راهبردهای توسعهٔ اقتصادی و عدالت اجتماعی

محمدحسین شریف‌زادگان*

طرح مسأله: *در این مقاله سعی شده است به تفاسیر بعضی از متفکران مدرن کلاسیک و قرن بیستم در مورد عدالت اجتماعی بپردازیم. در این راستا اندیشه‌های هابز و کانت به‌عنوان دو نظریهٔ مهم مدرن کلاسیک مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس اندیشهٔ رالز در مورد عدالت و مخالفان او همانند هایک بررسی می‌گردد.*

روش: *این مطالعه از نوع کتابخانه‌ای بوده ودر آن تلاش می‌شود با مرور منابع عمده و تحلیل نظرات، جمع‌بندی روشنی از راهبردهای ارائه شده ومتناسب با جامعهٔ ایران ارائه شود.*

یافته‌ها: *نظرات رالز به‌عنوان نظرات جامعی می‌تواند عدالت را به‌طور همه جانبه توضیح دهد، لذا با توجه به مباحث مرتبط یا دولت رفاه و دیدگاه‌های اصلاحی آن و نهایتاً رویکردهای اقتصادی رشد و باز توزیع درآمد سه راهبرد "تقدم رشد نسبت با باز توزیع درآمد"، راهبرد "تقدم باز توزیع در آمد نسبت به رشد" و راهبرد "رشد توأم با باز توزیع در آمد" مورد بررسی و بازبینی قرار گرفته‌اند.*

نتایج: *راهبرد رشد توام با توزیع درآمد برای حل مسائل رشد و عدالت اجتماعی بهتر می‌تواند رشد و عدالت را به همراه داشته باشد. سه عامل عدالت رالزی، جامعهٔ رفاهی و جامعهٔ ریسکی و راهبرد رشد توام با باز توزیع درآمد در یک راستا می‌توانند راهبرد رشد توام با باز توزیع درآمد را توضیح دهند.*

کلید واژه‌ها: باز توزیع درآمد، دولت رفاه، رشد اقتصادی، عدالت اجتماعی

تاریخ دریافت: ۸۵/۱۲/۱۵ تاریخ پذیرش: ۸۶/۳/۱۷

* دکتر توسعهٔ اقتصادی، عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی <hsharifzadegan@yahoo.com>

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

مقدمه

برای وارد شدن به مباحث مربوط به عدالت اجتماعی و سیاست‌های توسعهٔ اقتصادی لازم است مروری‌هر چند مختصر به مباحث مربوط به پیشینهٔ عدالت اجتماعی در دوران مدرن کلاسیک قرن بیستم صورت گیرد. در این خصوص مهم‌ترین نظریه‌های این دوران مورد بحث قرار می‌گیرد و سپس نظرات جان رالز و آمارتیاسن مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

عدالت اساسی‌ترین مفهوم در حقوق انسانی است، عدالت یکی از عالی‌ترین مفاهیم زندگی بشری است به‌طوری که می‌توان گفت عدالت فضیلت اولیه و اساسی است تا حدی که انسان‌ها ممکن است در مورد آزادی، رفاه و حتی برابری شک نمایند، لکن نمی‌توانند به عدالت یا مذموم بودن بی‌عدالتی به مفهوم عام آن اعتراف ننمایند.

عدالت ایجاد رابطه‌ای خاص میان اهداف عالیهٔ انسانی و نوع زندگی انسان‌ها مثل رفاه و معرفتِ بهره‌برداری از مواهب جامعه چون ثروت و منزلت است. عدالت عمدتاً نه مفهومی نظری و مجازی است و نه صرفاً در لفاف مباحث فلسفی جای دارد؛ بلکه پدیده‌ای است که معطوف به عمل است. متفکرانی همانند هابز عدالت را جزئی از قانون طبیعی می‌داند و آن را در حوزهٔ عمل اشخاص و اعمال جامعه تفسیر می‌کند. وی می‌گوید: «عدالت وقتی بر آدمیان اطلاق شود معنی آن هماهنگی و انطباق یا عدم انطباق شیوهٔ عمل ایشان با عقل است اما وقتی بر اعمال اطلاق شوند معنی آنها انطباق یا عدم انطباق اعمالی خاص با عقل است نه شیوهٔ عمل یا شیوهٔ زندگی به‌طور کلی» (۱۷۱: ۱۹۵۱، هابز).

به نظر بسیاری از صاحب نظران همانند اسپینوزا و به‌خصوص متفکران اسلامی نظیر مطهری، عدالت جزئی از عدالت کلی حاکم بر ارکان هستی است.

۱) یافته‌ها

۱-۱) دو تفسیر اثر گذار عدالت اجتماعی در نظریات مدرن کلاسیک

دو تفسیر تأثیرگذار از عدالت در اندیشهٔ مدرن کلاسیک را می‌توان در نظریات هابز و کانت

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

جستجو نمود. توماس هابز در ۱۹۵۱ در کتاب لویتان در بحث حقوق طبیعی، سومین حقوق طبیعی را به عدالت نسبت داده است. وی در این کتاب می‌گوید «چه در عمل انسان‌ها و چه در اعمال جامعه، طبایع انسان به منفعت‌طلبی و لذت‌جوئی گرایش دارد. حتی خیرخواهی و انسان‌دوستی نیز حس منفعت‌طلبی و لذت‌جوئی را جستجو می‌کند. بنابراین خیر و فضیلت در همین چهارچوب معنی دارد. در چنین شرایطی که دولت حضور ندارد حقوق طبیعی منفعت‌طلبانه بر عمل یا اعمال انسان‌ها حکم می‌راند. در چنین حالتی، تنازعی گسترده بین انسان‌ها برای قدرت و ثروت شکل می‌گیرد که شرایط را نامساعد و به ضرر همگان درمی‌آورد. در چنین حالتی عدالت، انصاف، قانون و اخلاق عملاً معنائی ندارد؛ لذا با شکل‌گیری دولت معنی مفاهیم فوق ظاهر می‌گردد. انسان بر اساس عقل و ترس از هرج و مرج راه تنازع را به صلح و مدنیت تبدیل می‌کند و دولت عاملی می‌شود که بر اساس قراردادهای اجتماعی، پیمان‌شکنی را که از حقوق طبیعی است مذموم می‌دارد، پیمان‌شکنان را مجازات می‌کند و از این طریق صلح و مدنیت را برقرار می‌سازد. در این راستا عدالت حفظ و اجرای پیمان‌های اجتماعی است». بنابراین از نظر هابز بدون دولت هیچ عدالتی حاصل نمی‌شود. دولت است که عدالت توزیعی و مبادله‌ای را برقرار می‌کند بنابراین از نظر هابز عدالت خصلت حاکمان است نه مردمان (۱۷۶–۱۷۰: ۱۹۵۱، هابز). منفعت‌گرایان عمدتاً به هابزین‌ها منتسب هستند که میل به لذت و منعفت را ذات آدمی می‌دانند.

در قرن هفدهم اسپینوزا، فیلسوف اخلاقی، صلاح انسان را در پیروی از امیال طبیعی منفعت‌طلبانه نمی‌داند و می‌گوید انسان با اتکا به عقل می‌تواند از بند امیال طبیعی خارج شود تا بتواند فضیلت‌های انسانی، عدالت و روح خیرخواهانهٔ اخلاقی را از خود بروز دهد. حتی اسپینوزا سرشت آدمی را یکسره منفعت‌طلبانه نمی‌داند و انسان را جزئی از نظام عقلانی هستی می‌داند و این نظام را مظهر عدالت می‌شمارد.

ژان ژاک روسو نیز ظهور ارادهٔ عمومی را برای شکل دادن به جامعه و دولت عدالت‌خواه و ارادهٔ عمومی را در مقابل ارادهٔ شخصی مطرح می‌کند تا انسان دوستی و خیر عمومی را به ارمغان آورد.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

کانت می‌گوید انسان نمی‌تواند بر اساس امیال طبیعی خود عمل کند زیرا از این طریق نمی‌توان به عدالت و فضیلت دست یافت. وی عدالت را از مطالبات عقلی انسان می‌داند و عدالت را از طریق مناسبات عقلانی قابل ظهور می‌شناسد. او عدالت را نه بر اساس امیال طبیعی افراد، بلکه به عنوان قانونی جهان شمول می‌داند که می‌تواند در ساحت عقل عمومی مطرح شود. در واقع بر خلاف نظریهٔ هابز، کانت رابطهٔ بین عدالت و منفعت را به حکم عقل جدای از هم می‌داند.

هگل نیز سرنوشت انسان را ذاتی و براساس قانون طبیعی نمی‌داند بلکه محصول پروسهٔ تاریخی جامعه‌ای می‌داند که انسان‌ها در آن می‌زیند. او می‌گوید در جامعه‌ای شکل یافته، اصول اخلاق و عدالت، و خیر و صلاح عمومی ترویج می‌گردد بنابراین، جامعهٔ شکل یافته، جامعه‌ای عادلانه است زیرا جامع منافع خود را بر اساس قوانین عادلانه پی می‌گیرد.

مارکس در اواخر قرن نوزدهم عدالت را در شرایطی حاصل می‌داند که استثمار طبقاتی طبقهٔ کارگر پایان پذیرد و کارگران محصول کار خود را به دست آوردند و نظام سرمایه‌داری جای خود را به جامعهٔ سوسیالیستی عاری از استثمار طبقهٔ کارگر بدهد.

۲-۱) دیدگاه‌های تأثیرگذار در قرن بیستم

در این‌جا نیز به چند نظریه و از جمله نظریه‌های مهم جان رالز و رابرت نوزیک و آمارتیاسن و فریدریش فون هایک می‌پردازیم.

جان رالز در کتاب معروف "نظریهٔ عدالت" که می‌توان آن را در راستای اندیشه کانت دانست به بیان عدالت می‌پردازد.

وی عدالت را تقوای نظام اجتماعی می‌داند و عدالت را تنها به‌عنوان خصوصیت فردی عنوان نمی‌کند، بلکه شرایطی را تصویر می‌نماید که انسان‌ها بر اساس عقل انتخاب عادلانه را انجام می‌دهند.

به عقیدهٔ رالز مردم در پشت "پردهٔ جهل" و در شرایطی که نسبت به موقعیت خودشان در جامعه علم کافی ندارند، انتخاب می‌کنند و در این حالت است که نه بر اساس اندیشهٔ

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

هابزین‌ها سعی کنند منفعت و سود خود را حداکثر کنند، بلکه با لحاظ نمودن دو حالت، موقعیت عادلانهٔ خود را پیدا می‌نمایند: اول بهره‌مندی از آزادی حداکثر تا حدی که به آزادی دیگران لطمه‌ای وارد نسازد؛ دوم این‌که نابرابری را در حدی می‌پذیرند که به منافع کم‌درآمدان جامعه لطمه‌ای وارد نسازند. در این صورت انتخاب آدمی در پردهٔ جهل می‌تواند عادلانه تلقی گردد. رالز اصول اخلاق اجتماعی عادلانه را در جامعهٔ مدنی بیان می‌کند. بنابراین رالز در دو اصل خود، هم از آزادی و فرصت‌های برابر افراد جامعه دفاع می‌کند و هم نابرابری اقتصادی را زمانی موجه و عادلانه می‌داند که منافع فقیرترین اقشار جامعه را در خطر نیندازد.

اصول دوگانهٔ رالز عدالت را با معیار ارزش اخلاقی می‌سنجد. به عقیدهٔ رالز نابرابری اقتصادی در جامعه اجتناب‌ناپذیر است؛ لکن با توجه به محدودیت‌هائی که در مسیر توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی اعم تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی، توانائی‌های افراد و شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه وجود دارد، صرفاً با شرایطی که رالز ارائه می‌کند می‌توان به‌طور نسبی عادلانه عمل نمود.

البته رالز به راه‌حل‌های عملی نیز می‌پردازد و برای کم کردن نابرابری‌ها توصیه می‌کند که از طریق وضع مالیات، حفظ رقابت در بازار، توزیع ثروت، تأمین حداقل معیشت، ایجاد فرصت‌های برابر، جلوگیری از تمرکز قدرت برای ایجاد آزادی و فرصت‌های برابر می‌بایست نظارت بر اقتصاد را افزایش داد.

وی نابرابری را (که عادلانه تلقی می‌شود) در مقابل کارآئی اقتصادی نمی‌داند، بلکه آن را انگیزه‌ای برای رشد اقتصادی معرفی می‌کند. نابرابری، خود باعث فقیرتر شدن تهیدستان می‌شود و لاجرم فی‌نفسه عادلانه نیست. به همین دلیل است که رالز توصیه می‌کند که دولت در استفاده از اهرم‌های اقتصادی و سیاسی مداخله کند و از این طریق، نابرابری را به حد عادلانه کاهش دهد. او همواره هشدار می‌دهد که دخالت دولت برای کاهش نابرابری و توزیع ثروت از طبقات بالا به پائین و مداخله در گرایش به بازار به منظور جلوگیری از تمرکز ثروت و سرمایه نباید به کارآئی اقتصادی جامعه لطمه وارد سازد و توان تولیدی

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

اقتصاد را کاهش دهد.

رالز چارچوبی انتخابی ازعدالت اجتماعی را ارائه می‌کند که در یک نظم اجتماعی معنی پیدا می‌کند و نشان می‌دهد که در جامعهٔ امروز، بدون داشتن قوانین مدنی نمی‌توان برابری اقتصادی نسبی را که حاکی از عادلانه بودن نابرابری و فرصت‌های برابر برای تحرک اجتماعی است برقرار نمود. رالز تفسیرگر جامعه‌ای مدنی است که می‌خواهد مسیر عادلانه را طی کند. اگرچه رالز در مضمون یک جامعهٔ لیبرال سعی دارد بین لیبرال دموکرات‌ها و سوسیال دمکرات‌ها باقی بماند، ولی اندیشه‌های او برای تفسیر جامعهٔ مدرن و نیمه مدرن امروزی مفید فایده است.

یکی از منتقدان جان رالز، رابرت نوزیک فیلسوف آمریکایی است. وی عدالت را مبتنی بر حقوق طبیعی می‌داند. وی می‌گوید اگر کسی ثروت خود را بدون تجاوز به ثروت دیگران به‌دست آورده است، در آن صورت دولت حق ندارد ثروت ایشان را بدون اجازه آنان برای توزیع بین تهیدستان تقسیم کند و اصلاً دولت حق ندارد برای حمایت از فقیران به ثروتمندان مالیات ببندد. در واقع نوزیک بر اساس نظریات هابزین‌ها و منفعت‌گرایان سعی دارد اندیشهٔ رالز را بر اساس حقوق طبیعی که مالکیت و آزادی اقتصادی را اشاعه می‌دهد رد سازد. وی در واقع رابطهٔ بین عدالت و حقوق طبیعی را در عصر مدرن بعد از هابز باز تولید می‌کند. یکی دیگر از منتقدان رالز فریدریش فون هایک است. وی برنامه‌ریزی برای ایجاد عدالت در جامعه را غیرممکن می‌پندارد زیرا صرفاً تغییرات اجتماعی را ناشی از واکنشی خود جوش یا کاتالاسکی به معنی خودکار و خودجوش می‌داند و اصلاح جامعه به‌طور عقلانی و برنامه‌ای را بیهوده می‌پندارد. وی مفهوم عدالت اجتماعی را ضد پدیدهٔ شکل‌گیری نظم خودجوش کاتالاسکی می‌داند. فون هایک اندیشه عدالت اجتماعی را تهدیدی جدی برای آزادی و در جهت تحکیم توتالیتر تلقی می‌کند و دولت رفاهی را یکی از مظاهر این چنین نظامی می‌پندارد. نهایتاً هایک معتقد است عدالت اجتماعی می‌بایست به عنوان مفهومی بی‌معنا ولی خطرناک از زبان سیاسی حذف گردد.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

البته هایک زیاد موفق به اشاعهٔ اندیشه خود نشد و حتی نئولیبرال‌ها نیز نتوانستند بدین تندی با مقولهٔ عدالت اجتماعی درگیر شوند (گوبی، جورج و یونولی، ۱۹۹۶).

آمارتیاسن اقتصاد دان هندی‌الاصل در کتاب‌های "توسعه به مثابهٔ آزادی" و "انتخاب رفاه" می‌گوید ـ آزادی مشارکت در مبادلهٔ اقتصادی یک نقش اساسی زندگی اجتماعی است. وی توسعه و عدالت را زمانی میسر می‌داند که آزادی مشارکت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برای افراد وجود داشته باشد. وی در مثال هندوستان عدالت و توسعه را ورای آزادی و دموکراسی و مشارکت مردم هند در امور سیاسی و اقتصادی حاصل می‌داند. او انواع آزادی را در پنج نوع آزادی سیاسی، تسهیلات اقتصادی، فرصت‌های اجتماعی، ضمانت‌های شفافیت و امنیت حمایتی می‌داند.

آمارتیاسن آزادی را نه تنها هدف اولیهٔ توسعه می‌داند، بلکه آن را جزء ابزارهای توسعه نیز می‌پندارند. وی می‌گوید «آزادی سیاسی (در شکل آزادی بیان و انتخابات) به ترویج امنیت اقتصادی کمک می‌کند؛ فرصت‌های اجتماعی (در شکل تسهیلات آموزشی و بهداشتی) مشارکت اقتصادی را تسهیل می‌کند؛ و تسهیلات اقتصادی (در شکل مشارکت در تجارت و تولید) می‌توانند به ایجاد وفور امکانات شخصی و نیز تولید منابع عمومی برای تسهیلات اجتماعی یاری رسانند. انواع آزادی‌ها می‌توانند به تقویت یکدیگر بینجامد» (سن، ۱۹۹۹: ۲۷).

منظور از آزادی سیاسی فرصت‌هائی است که مردم باید تعیین کنند چه کسی و بر چه اصولی باید حکومت کند و منظور از تسهیلات اقتصادی فرصت‌هائی است که افراد برای بهره‌برداری از منابع اقتصادی به منظور مصرف یا تولید یا مبادله از آن‌ها برخوردارند.

منظور از فرصت های اجتماعی ترتیباتی است که جامعه برای تحصیلات، مراقبت‌های بهداشتی و از این قبیل ایجاد می‌کند تا بر آزادی اساسی فرد برای زندگی بهتر اثر بگذارند.

منظور از حمایت‌های اجتماعی ایجاد یک تور ایمنی اجتماعی است که مردم را در برابر آسیب‌های موجود و آینده حفظ نماید. ضمانت‌های شفافیت، ناظر بر عیان و آشکار بودن فعالیت‌ها است به‌نحوی که انتظارات مردم را برآورده کند (یعنی آزادی انجام

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

معاملات با یکدیگر به شرط ضمانت شفاف و آشکار بودن معاملات). وی توزیع مناسب درآمد، کاهش فقر و نابرابری را متناسب با سطوح آزادی در ۵ نوع ابزار فوق‌الذکر می‌داند و عدالت، توسعه و آزادی را به مثابهٔ هم و در رابطه با هم و مشروط تحقق یکدیگر می‌داند.

به‌نظر می‌رسد آمارتیاسن در جستجوی حل مسألهٔ آزادی و توسعه است و مسائل اساسی عدالت اجتماعی در اندیشه‌های او به اندازه‌ای که شأن این مقوله مهم است مطرح نبوده است. بنابراین نمی‌توان نظام اقتصادی و فلسفی مستحکمی را از نظریات آمارتیاسن در مورد عدالت اجتماعی استخراج نمود، اگرچه از دیدگاه من، در مورد رابطهٔ آزادی و توسعه و عدالت می‌تواند بسیار مورد توجه بوده و در حل رابطهٔ دموکراسی و مشارکت اجتماعی و توسعه و عدالت اجتماعی، به‌خصوص در کشورهای در حال توسعه، ما را یاری رساند.

در مجموع نظریات رالز می‌تواند چهارچوب مشخص از عدالت اجتماعی را ارائه دهد و بسیاری از مشرب‌های اقتصادی نیز می‌توانند در عقاید رالز خود را توجیه نمایند. به‌نظر می‌رسد رالز به دنبال حداکثر کردن حداقل‌هاست، همان‌هائی که می‌توانند تضمین‌کنندهٔ عدالت اجتماعی باشند و حداقل‌های برابری را برقرار سازند.

۳-۱) دولت رفاه

دولت رفاه شاید واکنشی برای رفع تهدید سوسیالیزم بود که به‌عنوانِ «به سرعقل آمدن سرمایه‌داری» مطرح گردید. در سطح نظری، دولت رفاه، خود تضمین‌کننده و اجراکنندهٔ ارائهٔ خدمات اجتماعی به منظور کاهش نابرابری اقتصادی ظاهر شد. در اواخر قرن نوزدهم در آلمان بیسمارک علی رغم این‌که متعلق به جرگهٔ محافظه کاران بود، نظام بیمه‌های اجتماعی را پایه‌گذاری نمود و بوریج نیز در انگلستان معمار دولت رفاه بود. در واقع دولت رفاه بین دو جنگ جهانی شکل گرفت و به قول گیدنز، محصول دو جنگ بود و از جنگ پدید آمد. بحث تضاد بین عدالت و کارآئی اقتصادی، مخالفان دولت رفاه را به میدان آورد.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

کیس ون گرسبرگن استدلال می‌کند که "برابر دانستن سوسیال دموکراسی و دولت رفاه ممکن است اشتباه بوده باشد". او در مورد تأثیر احزاب دموکرات مسیحی بر توسعهٔ سیستم‌های رفاهی اروپا و بازار اجتماعی به تفصیل بحث می‌کند (صبوری کاشانی، ۱۳۷۸: ۱۲۵). بنابراین همان‌طور که قوت بخشیدن به دولت رفاه، محصول جریانات مختلف اروپا بوده است انتقاد از آن نیز عمومیت دارد. شکل‌گیری راه سوم در جریان چپ انگلیس، به نام حزب جدید کارگر، گواه آن است. جریان تاچریسم نیز در انگلیس با انتقاد و اقدام علیه دولت رفاه، هزینه‌های ملی دولت را مطرح نمود و نهایتاً هزینهٔ نسبی نظام‌های رفاهی طی ده سال کاملاً ثابت ماند و این، محصول اجرای سیاست محدودیت دولت رفاه درانگلستان است (صبوری کاشانی، ۱۳۷۸: ۱۲۶).

لیندمن معتقد است، دولت رفاه اساساً غیردموکراتیک است و وابسته به مزایای از بالا به پائین است؛ نیروی محرکهٔ آن حمایت و مراقبت بوروکراتیک بیگانه‌کننده و غیردموکراتیک است و مزایای رفاهی می‌تواند نتایج متناقضی داشته باشد که هدف‌هائی را که برای رسیدن به آن‌ها به‌وجود آمده‌اند تضعیف کند (صبوری کاشانی، ۱۳۷۸: ۱۲۵). البته خود او معتقد به اصلاح نظام رفاهی کشور انگلستان است.

یکی دیگر از مشکلات بزرگ دولت رفاه بروز "مخاطرات اخلاقی"[1] است. خطر اخلاقی زمانی وجود دارد که افراد ازحمایت بیمهٔ اجتماعی برای تغییر رفتارشان استفاده می‌کنند و از فرصت‌های ارائه شده، سوءاستفاده عقلانی می‌نمایند مثلاً مزایائی که به منظور جبران بیکاری پرداخت می‌شود، در صورتی که به عنوان پناهگاه امنی برای گریز از بازار کار مورد استفاده واقع می‌شود، عملاً بیکاری ایجاد می‌کند.

دامنهٔ انتقادات به دولت رفاه در اروپا گسترده است، اما هیچ سیاست مدار و اقتصاددانی در عمل نمی‌تواند به یک‌باره این سنت قرن بیشتم را به فراموشی بسپارد. مردم نیز دو وجه اثباتی و انتقادی دولت رفاه را برمی‌تابند؛ هم موافق دریافت خدمات اجتماعی گسترده و بهترند که مؤید دولت رفاه است و هم خواهان کم شدن میزان مالیات‌هایی هستند که

1. Moral Hazard

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

منتقدین دولت رفاه آن را به راه انداخته‌اند.

به‌نظر می‌رسد سیاست دولت رفاه علاوه بر این‌که در قرن بیستم یکی از مهم‌ترین سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی اروپا و امریکا بوده، در کشورهای در حال توسعه با تأخیر زمانی بسیار زیاد مورد تأسی بوده است. کشور ایران نیز حداقل ظرف مدت ۴۰ سال گذشته با اتخاذ سیاست‌هایی کم و بیش در این راه گام برداشته است، به‌طوری که بعد از انقلاب، روند آن به همراه افزایش دخالت دولت در امور اقتصادی و اجتماعی گسترش یافته است.

دست یازیدن به تجارب جهانی در زمینهٔ اصلاح دولت رفاه می‌تواند ما را از افتادن به ورطهٔ مصیبت‌ها و محدودیت‌های دولت رفاه مصون سازد. اصلاح نظام‌های رفاهی به‌خاطر منافعی که در گروه‌های اجتماعی ایجاد می‌نماید کار آسانی نیست. دولت رفاه می‌تواند بیشتر سهیم کردن مردم در ریسک اقتصادی و اجتماعی باشد تا سهیم شدن در منابع اقتصادی و مالی. بر این اساس سیاست "جامعهٔ رفاهی"[1] و "جامعهٔ ریسکی"[2] می‌تواند به تدریج جای دولت رفاه را بگیرد. مقصود از جامعهٔ رفاه، مشارکت مردم و نهادهای مدنی در تولید رفاه در جامعه است و می‌بایست نقش ایشان پررنگ‌تر و بزرگ‌تر شود و توزیع از بالا به پائین، می‌بایست جایگزین نظام‌های توزیع محلی که توسط مردم اداره می‌شود گردد.

تلاش دولت جهت زمینه‌سازی و ظرفیت‌سازی جامعه برای ارتقاء سطح رفاه توسط نوآوری و مشارکت مردم و آسیب‌دیدگان و افرادِ در معرضِ فقر و نابرابری به‌جای کمک‌های مستقیم، در واقع ایجاد جامعه‌ای است که خود تولیدکنندهٔ رفاه اجتماعی (جامعهٔ رفاهی) است و خود مردم نیز در ریسک اقتصادی و اجتماعی، مشارکت (جامعهٔ ریسکی) می‌نمایند.

جامعهٔ رفاهی، تنها دولت نیست بلکه سطوح فراتر و فروتر آن را دربرمی‌گیرد (صبوری کاشانی، ۱۳۷۸: ۱۴۲). این سیاست می‌تواند در اصلاح اندیشهٔ مداخله‌گرانهٔ دولت در ایران و نگاه توسعهٔ اقتصادی به‌دست دولت و بدون مشارکت واقعی مردم و نهادهای

1. Welfare Society
2. Risk Society

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

اقتصادی و اجتماعی مؤثر واقع گردد. توزیع دهها هزاران میلیارد ریال سوبسید بدون شناسائی گروه‌های هدف آسیب‌پذیر و در معرض آن، گسترش نهادهای دولتی، ارائهٔ وام‌های بانکی بدون توجیه اقتصادی و وجود این باور که صرفاً دولت مسئول مستقیم ایجاد رفاه اجتماعی و رونق اقتصادی است، همان مشکلاتی که حداقل ۴۰ سال است در اروپا و امریکا مورد نقد است را در کشورمان فراهم ساخته است. محصول این نوع سیاست اقتصادی و اجتماعی در ایران، ناکارآمدی اقتصادی، کاهش موفقیت سیاست‌های کاهش فقر و هزینهٔ اثر بخش نبودن هزینه‌های رفاه اجتماعی دولت و اقتصاد کلان است.

توسعهٔ اقتصادی دارای ابعاد اجتماعی است و یکی از اهداف آن، کاهش نابرابری در جامعه و ایجاد رونق اقتصادی است. تجربه نشان می‌دهد که در کشورهای توسعه‌یافته، عدالت اجتماعی یکی از مهم‌ترین چالش‌ها و دستور کارهای سیاست‌های اقتصادی کلان آن کشورها است و هرچه کشورها پیشرفته‌تر باشند، به این مسأله با رویکردی جدی‌تر و تحقیقی‌تر توجه می‌گردد. بحث این‌که چه سیاست اقتصادی می‌تواند رویکرد نظام فلسفی رالز را در برگیرد و چگونه می‌توان مضار دولت رفاه را در چهار چوب این سیاست اقتصادی مرتفع نمود و تضاد کارآمدی اقتصاد و عدالت را حل کرد، موضوعی است که می‌تواند به عنوان نظریهٔ توسعهٔ اقتصادی که متضمن اجرای عدالت اجتماعی باشد مورد توجه قرار گیرد.

۴-۱) نظریات رشد اقتصادی و باز توزیع درآمد

در مسیر تحول نظریات رشد اقتصادی از دههٔ ۶۰ به بعد، ملاحظات کاهش فقر و نابرابری، اقتصاددانان را به طراحی مدل‌های مختلفی واداشت که در مراحل مختلف آزمون‌های نظری و بعضاً عملی کارآمدی و ناکارآمدی خود را نشان دادند. یکی از این مدل‌ها، نظریهٔ مراحل رشد روسو بود که بعدها در قالب نظریهٔ جانشینی واردات به صحنه آمد و رشد را بیشتر به عامل برون‌زا نسبت می داد.

سال‌ها توسعه به مثابهٔ رشد سریع تولید ملی تلقی گردید و به توزیع منافع اقتصادی ناشی از آن بین گروه‌های اجتماعی غفلت می‌گردید، به امید آن‌که رشد اقتصادی بتواند مسألهٔ

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

بیکاری، فقر و نابرابری را به‌طور خود بخودی حل و فصل نماید. یکی دیگر از این نظریات مدل رشد هارود ـ دمار (Harrod, 1939; Domar, 1957) بود که مبتنی بر نظریات کینز تدوین گردیده بود. این مدل، علت عدم توسعهٔ کشورهای در حال توسعه را کمبود تشکیل سرمایه، به‌خصوص سرمایهٔ خارجی می‌دانست. این مدل نیز در عمل توانست در تحولات کشورهای در حال توسعه نقش عملی پیدا کند. حتی کمک‌های طرح چهار ترومن بعد از ۱۳۳۲ به ایران را می‌توان در قالب این نظریه دانست. البرت هریشمن (Hirschman, 1958) نیز در کتاب *استراتژی توسعهٔ اقتصادی* خود عنوان کرد که ضرورتی ندارد صرفاً از طریق سرمایه‌گذاری‌های وسیع، به توسعه دست یافت بلکه صنایع پیشرو می‌بایست در مناطق مستعد سرمایه‌گذاری گردند او از این طریق عملاً نظریهٔ قطب رشد[1] را اشاعه داد.

نظریات لوئیس (Lewis, 1954) اولین مدلی بود که به مسائل بخش‌های سنتی و مدرن جامعه و چالش‌های آن پرداخت و چون نابرابری عمدتاً در بخش سنتی جامعه مستقر بودند، عملاً مسألهٔ نابرابری‌های اقتصادی را به نوعی در مدل خود مطرح ساخت. وی به عرصهٔ نیروی کار زیاد در بخش سنتی می‌اندیشید که می‌توانست بخش صنعتی را گسترش دهد و بتواند بازده نیروی کار در بخش سنتی جامعه را افزایش و بهبود بخشد.

البته در مقابل اقتصاددانانی که سرمایه‌گذاری بیشتر صنعتی را تنها عامل توسعه و رفع بیکاری و فقر و نابرابری در کشورهای در حال توسعه می‌دانستند، اقتصاددانان ساختارگرا[2] ساختارهای اجتماعی توسعه و عقب‌ماندگی بین‌المللی را عامل عدم توسعهٔ این کشورها می‌دانستند.

با ورود اقتصاددانانی که به ابعاد اجتماعی ـ اقتصادی جهت بهبود اوضاع اقتصادی کشورهای در حال توسعه قائل بودند، چالش‌هایی در رابطه با رشد و توزیع درآمد مطرح گردید که عمدتاً حول محور رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی قرار می‌گرفت. چالش‌های مهم در این زمینه، موضوع بخش بعدی پژوهش ما است.

1. Growth Pole
2. Structuralists

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

۲) تحلیل یافته‌ها

۲-۱) چالش کارآیی رشد اقتصادی و تحقق عدالت اجتماعی

لیسک (Lisk, 1977) معتقد بود که توجه به ابعاد اجتماعی توسعهٔ اقتصادی، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و انگیزهٔ کار را کاهش می‌دهد و رشد اقتصادی را به خطر می‌اندازد.

در عین حال اقتصاددانانی که سرمایه‌گذاری بیشتر و توجه به رشد اقتصادی را برای رفع نابرابری و فقر کافی می‌دانستند، معتقد بودند که در شروع فرآیند توسعه، نابرابری توزیع درآمد و فقر به‌خاطر محدودیت در تخصص نیروی کار جامعه، به‌خصوص در بخش محروم آن اتفاق می‌افتد و امری اجتناب‌ناپذیر است لکن با رونق گرفتن رشد اقتصادی به تدریج این امر بهبود می یابد.

به هر صورت تجربهٔ ناکامی‌های مدل «رشد حداکثر» برای رفع بیکاری و نابرابری درآمد، در بسیاری از کشورها علی‌رغم دست‌آوردهای رشد بالای اقتصادی و بهره‌مند نبودن طبقات پائین از منافع حاصل از رشد اقتصادی، این مدل‌ها را با تردید جدی مواجه ساخت.

اقتصاددانان معتقدند که رشد بخش مدرن جامعه می‌تواند بخش سنتی را (در حالی که اصل بر رشد اقتصاد باشد) متحول سازد؛ من باب مثال برای بخش سنتی ایجاد تقاضا نموده و مازاد نیروی آن را جذب و با ایجاد زیربناهای توسعه، بخش سنتی را رونق ببخشد و با پرداخت مالیات، بخش سنتی از خدمات بهتری بهره‌مند گردد و نهایتاً تکنولوژی جدید وارد ساختار تولید بخش سنتی گردد.

البته ممکن است بخش سنتی نتواند پا به‌پای بخش مدرن حرکت کند و به‌خاطر ناتوانی خود نتواند در فرآیند توسعه مشارکت کند و در نتیجه دامنهٔ نابرابری آن وسعت پیدا نماید. بخش مدرن ممکن است منابع بخش سنتی را جذب کند و با حرفهٔ سنتی ایشان رقابت پیروزمندانه نماید و سودآوری بخش مدرن، بخش سنتی را به‌کلی از میدان به‌درکند، یا اینکه مهاجرت روستائی را تسریع بخشد. البته تأثیر رشد بر توزیع درآمد، طبق الگوی رشد اقتصادی، سه جزء عمده را دربرمی‌گیرد: توزیع اولیه دارائی‌ها، ساختار اقتصادی و

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

وابستگی فرآیند رشد به منابع خارجی، عناصر اصلی در تأثیرپذیری توزیع از رشدند (پروین، ۱۳۷۲: ۳۰).

اثرات توزیع بر رشد اقتصادی نیز مورد نظر قرار دارد و هر سیاست توزیعی که پس‌انداز کل را متأثر کند، بر فرآیند رشد اقتصادی مؤثر است. این تأثیر تا حدی است که بعضی از اقتصاددانان توسعه، نابرابریِ توزیع درآمد در مراحل اولیهٔ توسعه را لازم دانسته‌اند. بعضی از مصادیق این نابرابری، اخذ مالیات از درآمد ثروتمندان، سیاست ملی کردن مدیریت اموال و ملی کردن صنایع است. در مجموعهٔ این سیاست‌ها، سیاست رشد همراه با باز توزیع درآمد، اگر چه در نظرات بسیاری از اقتصاددانان توسعه آمده است لکن پیدا کردن وجه مشترک نظریات ایشان بسیار گسترده است؛ اما می‌توان موارد زیر را به‌عنوان مشخصات این نظریه بیان نمود.

الف) به‌کارگیری قیمت‌ها به‌نحوی معقول و انعطاف‌پذیر به منظور منعکس نمودن هزینهٔ فرست ازدست رفته؛

ب) گسترش نظام‌های بازار؛

ج) سیاست‌های متضمن پشتیبانی از سرمایه‌گذاری، تکنولوژی و منابع انسانی؛

د) سیاست‌های معطوف به توزیع دارائی‌ها و گسترش فرصت‌های اشتغال (ترکیب این عناصر با شرایط خاص کشورهای مختلف متفاوت خواهد بود)؛

هـ) مقابله با نابرابری‌ها (پروین، ۱۳۷۲: ۲۷).

۲-۲) راهبردهای رشد و باز توزیع درآمد

در مورد رابطهٔ عدالت اجتماعی و رشد اقتصادی سه راهبرد وجود دارد. اگر باز توزیع درآمد[1] را معادل انجام عدالت اجتماعی در اقتصاد فرض کنیم و رشد[2] را معادل رشد اقتصادی بگیریم، آن‌گاه این سه راهبرد به شرح زیر خواهد بود:

1. Redistribution
2. Growth

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

راهبرد اول: شرایطی است که رشد اقتصادی را مرجح بر باز توزیع درآمد بدانیم؛ این راهبرد را به‌عنوان "تقدم رشد اقتصادی نسبت به باز توزیع درآمد (GTR)[1]" تلقی می‌کنیم. معمولاً واضحان این راهبرد می‌گویند با رشد اقتصادی و ایجاد ظرفیت‌های گستردهٔ اقتصادی و بزرگ شدن حجم اقتصاد، به‌طور خودبه‌خود، شرایط اشتغال و کار برای همهٔ گروه‌های اجتماعی فراهم می‌شود و از این طریق توزیع درآمد متعادل متحقق می‌گردد. تجارب جهانی و مطالعات فراوانی صورت گرفته است که عدم تحقق این امر را به‌خوبی نشان می‌دهد. حتی اگر در مراحل اولیه توسعه، نابرابری تشدید گردد و به تدریج امرِ رخنه به پائین اتفاق بیفتد و شدت نابرابری کاسته شود و خود را متعادل سازد، باز هم این راهبرد تحقق نخواهد یافت.

راهبرد دوم: در شرایطی که باز توزیع در آمد عمدتاً موردتوجه باشد و رشد اقتصادی در مرحلهٔ بعد مطرح گردد، راهبرد "تقدم باز توزیع درآمد نسبت به رشد اقتصادی" (RTG)[2] مطرح می‌شود. در این سیاست، منابع جامعه عمدتاً صرف توزیع مناسب درآمد می‌گردد و سرمایه‌گذاری برای رشد اقتصادی و توجه به آن در درجهٔ بعدی قرار می‌گیرد و عملاً ظرفیت‌های اقتصادی جامعه تضعیف می‌گردد. مطالعات و تجارب زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد اجرای این سیاست در بلندمدت نه به عدالت اجتماعی می‌رسد و نه به رشد اقتصادی.

راهبرد سوم: باتوجه به این تحلیل که بدون رشد اقتصادی لازم، توزیع درآمد متعادل صورت نمی‌گیرد، راهبرد "رشد اقتصادی همراه با باز توزیع درآمد" (GWR)[3] مطرح می‌گردد.

دو راهبرد اول را می‌توان راهبردهای افراطی نامید زیرا عملاً نمی‌تواند بازتاب تحقق عدالت اجتماعی رشد اقتصادی باشد. در راهبرد اول عدالت اجتماعی تحقق نخواهد یافت و در راهبرد دوم، رشد اقتصادی کاهش خواهد یافت و در نتیجهٔ آن، باز توزیع درآمد

1. Growth then Redistribution (GTR)
2. Redilribution then Growth (RTG)
3. Growth with Redistribution (GWR)

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

نمی‌تواند بدون تکیه به اقتصادی پر رونق و توانا کار به جائی ببرد.

در راهبرد سوم رشد اقتصادی به‌عنوان پشتوانهٔ اصلی اقتصاد به پیش خواهد رفت و همراه و همگام با آن و در حد توان اقتصاد و متناظر با آن، بازتوزیع درآمد به انجام می‌رسد. در این‌جا بسیار مهم است که این سیاست بتواند هم به نفع رشد اقتصادی و هم به نفع عدالت اجتماعی عمل کند. این در واقع هنر سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران و مدیران اقتصادی است که بتوانند این سیاست را به پیش ببرند. بسیاری از کشورهای اروپائی و کشورهای آسیای شرقی نظیر مالزی و کره جنوبی نیز این سیاست استراتژیک را برای حل مسألهٔ عدالت و رشد اقتصادی برگزیده‌اند. به‌نظر می‌رسد در ایران بعد از انقلاب هر سهٔ این سیاست‌ها به‌نحوی عملاً مورد آزمون قرار گرفته است.

راهبرد اول یعنی "تقدم باز توزیع درآمد نسبت به رشد اقتصادی" عملاً در دوران ۸سالهٔ جنگ مورد آزمون قرار گرفت که اگر چه توانست مسائل اجتماعی و اقتصادی دوران جنگ را سامان بخشد، لکن نتوانست موجبات رشد اقتصادی و بازتوزیع درآمد در جامعه ایران را فراهم سازد؛ لذا عملاً اجرای این سیاست نمی‌تواند برای توسعهٔ ایران توصیه گردد.

راهبرد دوم یعنی "تقدم رشد اقتصادی به بازتوزیع درآمد" در دوران ۸ سالهٔ بعد از جنگ در ایران آزمون گردید و تبلیغ گردید که عملاً علی‌رغم ایجاد ظرفیت‌های جدید در اقتصاد ایران، به‌خاطر عدم عنایت لازم به باز توزیع درآمد در ایران نتوانست گام‌های مهمی در عدالت اجتماعی بردارد. راهبرد سوم که راهبرد "رشد اقتصادی همراه با بازتوزیع درآمد" است، صرفاً در دورهٔ دوم چهار سالهٔ دولت سابق مورد عنایت واقع شد و با اجرای سیاست‌هائی نظیر تأسیس وزارت رفاه و تأمین اجتماعی زمینه‌های اجرای آن فراهم شد، ولی در ساختار تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری دولت تا حدی جاری گردید.

به‌نظر می‌رسد اگر چه در دورهٔ فوق الذکر هر سه سیاست تا حدی به اجرا درآمده است لکن شرایط انقلاب و توسعه‌خواهی همراه با عدالت جامعه سبب گردید که در دوران جنگ، به توسعه در قالب پروژه‌های انقلاب توجه گردد و در دوران سازندگی به ارائهٔ سوبسیدها و خدمات اجتماعی توجه شود و در دوران اصلاحات نیز سیاست‌های مختلط و

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

نهایتاً سیاست رشد همراه با بازتوزیع درآمد مورد عنایت قرار گیرد؛ لذا می‌توان گفت بر اساس مطالعات انجام شده در کشور، نتایج به‌دست آمده نشان نمی‌دهد که صرفاً سه راهبرد فوق به‌طور جدی به انجام رسیده باشد و اگر چه در هر دوره یکی از این راهبردها غالب بوده است، لکن تحت تأثیر عدالت و رشد همواره تغییراتی به نفع یکی از آنان به انجام رسیده است.

در سال ۷۴ مطالعه‌ای در دفتر اقتصاد کلان سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی انجام شد که نتایج آن به شرح زیر است:

– مردم ایران از نظر توزیع درآمد بدترین وضعیت را در سال ۱۳۶۵ و بهترین وضعیت را در سال ۱۳۷۲ دارا بوده‌اند.

– شاخص توزیع درآمد در سال‌های ۶۱–۶۷–۶۸–۶۹–۷۱–۷۲ و تا حدی ۶۶ وضع بهتر از متوسط وضعیت توزیع درآمد در دورهٔ ۶۱–۷۲ را نشان می‌دهد.

– اگر شاخص سن را مبنای ارزیابی قرار دهیم، اقتصاد کشور از نظر رفاه اجتماعی بهترین وضعیت را در سال ۱۳۶۲ و بدترین وضعیت را در سال ۱۳۶۷ تجربه نموده است.

– سطح رفاه اجتماعی از سال ۱۳۶۷ به بعد پیوسته بهبود یافته است (نیلی، ۱۳۷۵: ۴۷).

نتایج فوق نشان می‌دهد که سیاست‌های دولت‌ها در بعد از انقلاب هم گرایش به بازتوزیع درآمد و هم به رشد اقتصادی داشته است لکن به‌خاطر مسائل سیاسی و اجتماعی این دوران، هیچ‌کدام از سیاست‌های سه‌گانهٔ فوق به‌طور مستقیم مورد اجرا واقع نشده و سیاست‌های مختلط از سه راهبرد فوق به انجام رسیده است. عملاً در ۸ سال جنگ عمدتاً سیاست بازتوزیع درآمد، در دوران سازندگی سیاست رشد اقتصادی و در دوران اصلاحات، در دورهٔ اول رشد اقتصادی و در دورهٔ دوم تا حدودی سیاست رشد همراه با بازتوزیع درآمد پیگیری شده است.

بانک جهانی نیز در مورد اقتصاد ایران گزارشی را عنوان نموده که به این شرح است: مسایل اجتماعی ایران از زمان انقلاب از اولویت مطلق برخوردار بوده است. به‌رغم همهٔ مشکلات مالی، دستاورهای ایران در زمینهٔ آموزش و پرورش، بهداشت و کاهش فقر کاملاً

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

چشمگیر بوده است. میزان فقر از رقم برآورد شدهٔ ۴۰ درصد پیش از انقلاب به نزدیک ۲۰ درصد در حال حاضر کاهش یافته است. این دستاورد با اتکای دولت به سیاست توزیع درآمد فعال با روش پرداخت نقدی و حمایت مستقیم از فقرا، و از راه نظام بسیار پیشرفتهٔ تأمین اجتماعی تحقق یافته است. با وجود این، اگر چه برنامه‌های اجتماعی ایران در حمایت از فقرا موثر واقع شد، ولی نظام یارانهٔ غیرمستقیم، خصوصاً یارانه‌های انرژی، بیش از آن که به فقرا کمک کند به نسبت ۱۲ به یک به سود ثروتمندان تمام شده است. همان‌طور که اشاره شد این یارانه‌ها به جای این که مصرف انرژی را بهینه کند آن را زیاد کرده، و اگر این پس‌انداز بالقوه ولی ضایع شده (که حدود ۹۰ میلیارد دلار در دهه ۱۹۹۰ برآورد شده است) سرمایه‌گذاری می‌شد، می‌توانست رشد بیشتری پدید آورد که در نتیجهٔ آن فقرا به جای دریافت کمک مستقیم می‌توانستند با برخورداری از امکانات بالقوه‌ای که این رشد اضافی ایجاد می‌کرد، از جمله اشتغال حاصل از آن، توانمندتر شوند، خاصه به این دلیل که ۴۰ درصد فقیرترین مردم در ایران بیکارند.

سیاست "توزیع پیش از رشد" ایران در عمل ناپایداری خود را نشان داده و چشم‌انداز رشد را برای نیروی کار فزاینده از بین برده است. ایران نیازمند آن است که از سیاست "توزیع پیش از رشد" به "توزیع همراه با افزایش رشد" روی آورد (بانک جهانی، ۲۰۰۳: ۴).

سیاست‌هایی نظیر هدف‌مند کردن یارانه‌ها در صورتی که بر اساس شناسائی اقشار اجتماعی باشد می‌تواند در جهت راهبرد سوم تلقی گردد زیرا با هزینهٔ اثر بخشی ارائهٔ سوبسیدها به افراد جامعه، منابع فراوانی آزاد می‌شود که می‌تواند در خدمات اجتماعی و سرمایه‌گذاری‌ها برای رشد اقتصادی به‌کار آید. مادهٔ ۳ لایحهٔ برنامهٔ چهارم، ناظر بر این مهم بود که توسط مجلس شورای اسلامی معوق گردید.

ارتباط راهبرد "رشد اقتصادی همراه با باز توزیع درآمد" با دولت رفاه بحث بسیار مفصل و حساسی است لکن اجرای رویکرد دولت رفاه به‌شکل سنتی آن، به‌خاطر مسئولیت مستقیم دولت در ارائهٔ خدمات اجتماعی به جامعه و ناکارآمدکردن اقتصاد، به‌خصوص در کشور ما نمی‌تواند متضمن رشد اقتصادی لازم باشد تا بتوان با اتکاء به آن

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

به باز توزیع درآمد دست یازید. لذا راهبرد اصلاح "دولت رفاه" و تکیه به سیاست "جامعهٔ رفاهی" و "جامعهٔ ریسکی" می‌تواند ارتباط بین راهبرد سوم و دولت رفاه را منطقی نماید، زیرا اجرای این سیاست‌ها دخالت دولت را کاهش و هزینه‌های آن را کمتر و اثربخشی اقتصاد را افزایش می‌دهد.

با توجه به شناخت از تقاضای اجتماعی ایران که عدالت اجتماعی را متأثر از انقلاب و تحولات ۸ سالهٔ جنگ می‌نماید و رشد اقتصادی را ناشی از شرایط خاص جامعه ایران و متأثر از تحولات توسعه و اقتصاد جهانی و کشورهای در حال توسعه‌ای مثل کره و ترکیه می‌داند، نمی‌توان به عامل رشد اقتصادی و عدالت اجتماعی به‌طور هم زمان بی‌توجه بود و هر دوی این موارد، مورد تقاضای جامعهٔ ایران است. این امر یکی از دلائلی است که می‌تواند در انتخاب راهبرد سوم مؤثر باشد.

مسألهٔ بسیار مهم در اتخاذ و اجرای این سیاست، نحوهٔ تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری واقعی و علمی راهبرد سوم است زیرا دیده شده کشورهایی در عین حالی که عملاً این سیاست را اتخاذ ننموده‌اند، مدعی اجرای آن هستند. لذا تضمین این سیاست در گروی دموکراسی و شفافیت و صداقت سیاست‌گذاران و مجریان است.

۳) نتیجه‌گیری

نظام فلسفی جان رالز در مورد عدالت اجتماعی بیش از دیگر نظامات فلسفی می‌تواند شرایط تحقق عدالت را توضیح دهد.

سیاست‌های مربوط به "جامعهٔ رفاهی" و "جامعهٔ ریسکی"، بیشتر می‌تواند تضمین‌کنندهٔ رشد و رفاه اجتماعی در ایران باشد تا دنباله‌روی از سیاست سنتی دولت رفاه اروپا در ایران.

از سه راهبرد "تقدم رشد اقتصادی بر بازتوزیع درآمد"، "تقدم باز توزیع درآمد بر رشد اقتصادی" و "رشد اقتصادی توأم با باز توزیع درآمد"، راهبرد سوم می‌تواند در شرایط ایران با توجه به تقاضاهای اجتماعی مردم ایران مناسب‌تر باشد و عدالت رالزی و "جامعهٔ رفاهی" و "جامعهٔ ریسکی" را بهتر توضیح دهد.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

منابع

References

- بانک جهانی. (۱۳۸۳)، **اقتصاد ایران از دیدگاه بانک جهانی** (ترجمهٔ احمد عزیزی بلوریان)، تهران، سازمان بورس و اوراق بهادار.
- برانت، کریستینا. (۱۳۸۳)، **دولت رفاه و حمایت‌های اجتماعی راهبردهای فقرزدائی** (ترجمهٔ هرمز همایون پور)، تهران، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- بونولی، جولیانو؛ ویک، جورج و پیتر تیلز، کوبی. (۱۳۸۰)، **دولت رفاه در اروپا** (ترجمهٔ هرمز همایون پور)، تهران، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- پروین، سهیلا. (۱۹۷۲)، **زمینه‌های اقتصادی فقر در ایران**، رسالهٔ دکتری دانشگاه تربیت مدرس.
- سن، آمارتیاسن. (۱۹۹۹)، **توسعه به مثابه آزادی** (ترجمهٔ حسین راغفر)، تهران، انتشارات کویر.
- نیلی، فرهاد. (۱۳۷۳)، **رشد اقتصادی، توزیع درآمد و رفاه اجتماعی در سال‌های ۱۳۶۱-۱۳۷۲**، برنامه و بودجه شمارهٔ اول، صفحه ۴۷-۶۲.
- کاستلز منوئل. (۱۳۸۰)، **عصر اطلاعات پایان هزاره، اقتصاد جامعه و فرهنگ، جلد سوم** (ترجمهٔ احد علیقلیان و افشین خاکباز)، تهران، طرح نو.
- کانت، امانوئل. (۱۳۷۶)، **فلسفه کانت** (ترجمهٔ غلامعلی حداد)، انتشارات فکر روز.
- کانت، امانوئل. (۱۳۷۵)، **کانت** (ترجمهٔ راجر اسکروتن و علی پایا)، تهران، انتشارات طرح نو.
- کوزنتس و سیمون. (۱۳۷۲)، **رشد نوین اقتصادی** (ترجمهٔ مرتضی قره باغیان)، مؤسسه فرهنگی رسا.
- کیندنز آنتونی. (۱۳۷۸)، **راه سوم، بازسازی سوسیال دمکراتی** (ترجمهٔ منوچهر صبوری کاشانی)، تهران، نشر شیرازه.
- کودمن، راجرز. (۱۳۸۱)، **مدل رفاه در کشورهای آسیای شرقی** (ترجمهٔ علیرضا کلدی)، تهران، انتشارات دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- هابز، توماس. (۱۳۸۴)، **لویتان** (ترجمهٔ حسین بشریه)، تهران، نشر نی.

- Franklin, Jan. (1998), **The politics of Risk Society**, London, Blakwell.
- Gidens, Anthony. (1999), **The Third Way: The Renwal of Democracy**, Polity Press.
- Hirschman, A.O. (1958), **The Strategy of Economic Development**, New Haven, Yale University Press.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

References منابع

- Keith, Griffin & Jeffrey, James. (1981), **The Transition to Egalitarian Development: Economic policies for Structural Change in Third World**, New York, St. Martin's Press.
- Lisk, Franklyn. (1977), **Conventional Development Strategies and Basic Needs Fulfillment**, International Labor Review, vol. 115, NO.2.
- Rawls, John. (2001), **Justice As Fairness**, Belknap Press of Harvard University Press.
- Rawls, John. (1999), **A Theory of Justice**, Reuised Edition, Oxford University Press.
- Sacchs, Walfgong. (1992), **The Development Dictionary: A Gide to Knowledge as Power**, London.
- Sen, Amartiya. (1999), **Choice Welfare and Measurement**, Harvard University Press.
- Seers, Dooldley. (1984), **The Record of the Development**, world Bank.
- Todaro, P. Michael. (1994), **Economic Development**, Fifth Edition, Longman.

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]

[Downloaded from refahj.uswr.ac.ir on 2026-11-03]